

## جامعه‌شناسی شکست ارتش عراق؛ با تحلیلی بر فروپاشی بنیانهای اجتماعی آن

علیرضا سلیمانی	تاریخ دریافت مقاله :	۱۲/۲/۲۷
دکترای علوم سیاسی و	تاریخ تأیید مقاله :	۱۲/۴/۱۰
عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع)	صفحات مقاله :	۵۶ - ۳۷

### چکیده

سرعت شکست نظامی ارتش بعث عراق سؤالهای مهمی را در اذهان عمومی ایجاد کرد. با آنکه بیشتر پژوهشگران بر پیروزی نهایی نیروهای آمریکایی اذعان داشتند، ولی تعداد بسیار کمی از آنها سرعت فروپاشی در ارتش عراق را چنین تصور می‌کردند. دست‌کم بخشی از فرماندهان نظامی پنتاگون برای توان گارد ریاست جمهوری عراق و نیروهای امنیتی حساب ویژه‌ای باز می‌کردند. در اکثر تحلیل‌های نظامی و سیاسی، توان نظامی و قدرت تکنولوژیکی ارتشها مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما مقاله حاضر نظر خود را به فروپاشی بنیانهای اجتماعی ارتش عراق معطوف می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که، نظام دیکتاتوری حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین، قدرت فرماندهی ارتش و ارتباط ارتش با نیروهای مردمی و محیط اجتماعی عراق را از بین برده بود. از آنجا که، محیط اجتماعی عراق دربرگیرنده قومیتها و جمعیتهایی است که در بافت ارتش عراق حضور دارند، بنابراین فروپاشی بنیانهای اجتماعی ارتش عراق در عمل فروپاشی ارتش عراق و ناکامی این ارتش در مقابل نیروهای مهاجم را رقم زد. در این نوشتار ضمن توجه نظری به حوزه جامعه‌شناسی جنگ، تصور نیروهای اجتماعی از صحنه نبرد یعنی؛ جامعه شیعیان، اکراد و اعراب اهل سنت عراق و همچنین دولت آمریکا و دولت عراق را بحث خواهیم کرد و سپس به سنجش شکاف بین این تصورات و واقعیت رزم در صحنه نبرد خواهیم پرداخت.



### کلیدواژگان

جامعه‌شناسی جنگ، جنگ آمریکا و عراق، شکست نظامی عراق، تصویرهای معنایی، نیروهای اجتماعی

## مقدمه

پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: چرا ارتش عراق با این سرعت و شدت از هم فروپاشید؟ این پژوهش از منظر بررسی جامعه‌شناسانه سعی می‌کند به سؤال فوق پاسخ دهد. فرضیه نگارنده عبارت است از اینکه: ساختار نظامی و امنیتی بسیار سرکوبگرانه در عراق، قدرت نظامی این کشور را در دو بُعد کاهش داد؛ بُعد اول تصویر صحنه نبرد در نزد نیروهای اجتماعی عراق یعنی کردها، شیعیان و بخش قابل ملاحظه‌ای از اعراب اهل سنت عراق از درگیری نظامی با آمریکا به درگیری نظامی با دولت صدام حسین و یا عدم همکاری با آن دولت متحول شده بود. بُعد دوم تحول در استراتژی نظامی و عملیاتی دولت عراق بود که موجب کاهش قدرت نظامی این کشور گردید؛ این استراتژی صرفاً معطوف به درگیری نظامی با نیروهای آمریکایی در مرزها نبود بلکه بیشتر معطوف به کنترل نظامی - امنیتی شهرها بود، بویژه شهرهای مناطق شیعه‌نشین که صحنه عملیات رزمی نیروهای آمریکایی به سمت بغداد نیز بود.

## سنجش نظری واقعیت در جنگ اخیر

در نگاه جامعه‌شناسی تفسیری به جنگ آمریکا علیه عراق، موضوعات اساسی که فرصت طرح می‌یابند، عبارت‌اند از: (۱) بررسی تصویری که نیروهای اجتماعی از پدیده جنگ دارند؛ بنابراین شناخت معانی یا تصورات نیروهای درگیر در جنگ، از صحنه جنگ، راهگشای ارزیابی میزان قدرت نیروهای اجتماعی درگیر در جنگ نیز خواهد بود. (۲) این معانی یا تصورات مبانی تدوین استراتژی نظامی و عملیاتی نیروهای درگیر در جنگ خواهد شد و بنا به ضرورت صحنه نبرد با تغییر معانی و تصورات نیروهای اجتماعی شاهد تغییراتی در استراتژی نظامی و عملیاتی خواهد شد. (۳) عدم انطباق تصورات با واقعیت‌های صحنه نبرد بیانگر شکاف میان تصورات و واقعیتها است. از همین رو، نشانه‌شناسی راهی به سوی درک میزان شکاف میان "تصورات" و "واقعیتها" نیز هست و این نکته را آشکار می‌سازد که در عرصه سیاست، واقعیت‌های سیاسی به عنوان امور کاملاً عینی و بری از ذهنیت معنا ندارند (معینی علمداری، ۱۳۷۸، ۳). هرچه این شکاف در نزد نیروهای اجتماعی کمتر باشد، استراتژی نظامی و عملیاتی برای نیرویی که در این زمینه کار پژوهشی گسترده‌تری انجام داده‌است بهینه‌تر خواهد بود و موجبات پیروزی آن طرف را در صحنه نبرد بهتر فراهم می‌کند. پژوهشگر جنگ ناپستی جنگ را به مثابه یک پدیده ثابت تلقی

کند، بلکه آن را باید نزد گروه‌های اجتماعی متفاوت ببیند و در عین حال در طی زمان آن را متغیر نیز بیابد. بنابراین پژوهشگر جنگ بایستی برحسب یک درک شهودی مبتنی بر تجربه، حدودی از عوامل مهم و دگرگونی بخش را در صحنه نبرد پیش‌بینی نماید. در جنگ اخیر امریکا علیه عراق، نظام دیکتاتوری صدام حسین جایی را برای پژوهشگران فعال عراقی باقی نگذاشته بود که بتوانند از نیروهای اجتماعی درگیر در جنگ و همچنین چگونگی تحول احتمالی صحنه نبرد ارزیابی صحیح‌تری را برای تدوین استراتژی رزم فراهم سازند. از سویی، بیشتر فرماندهان نظامی صدام در جنگ‌های عراق با ایران، و با آمریکا در سال ۱۹۹۱، در سرکوب انتفاضه عمومی عراق در سال ۱۹۹۱ و در دهه ۱۹۹۰ یا از دست صدام فرار کرده‌بودند یا کشته و یا کنار گذاشته شدند. همچنین تلاش‌های آمریکا در انجام کودتا علیه صدام حسین در این دوران به پاکسازی هرچه بیشتر فرماندهان نظامی لایق ارتش عراق از سوی صدام منجر شده بود. به عبارت دیگر ارتش عراق در زمان حمله آمریکا، بدنه بزرگی بود که از یک مغز بسیار کوچک برخوردار بود. این ارتش در دهه ۱۹۹۰ در یک نگاه آماری به کمتر از نصف قبل از حمله به کویت نیز کاهش یافته بود. (Cordesman, 1994,15)

هوایم‌های جنگی	توپ	تانک	قدرت انسانی		
			کل	نیروی زمینی	
۵۱۳-۷۷۰	۳,۷۰۰-۵,۶۰۰	۵,۵۰۰-۷,۰۰۰	۹۵۵,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۰	عراق قبل از حمله به کویت (۱۹۹۰)
			-۱,۱۰۰,۰۰۰	-۱,۲۰۰,۰۰۰	
۳۵۰-۳۷۵	۱,۸۰۰-۲,۰۰۰	۲,۹۰۰-۳,۰۰۰	۳۹۰,۰۰۰	۴۳۰,۰۰۰	عراق (۱۹۹۴)
			۴۱۰,۰۰۰	۴۵۰,۰۰۰	

در شناخت تفسیری جامعه‌شناسی جنگ، اعداد و ارقام نظامی فوق به تنهایی معنای خاصی ندارند، بلکه این ارقام و اعداد (اعم از توپ‌ها و تانک‌ها و هوایم‌ها) در فهم نیروهای اجتماعی و نیروهای رزمنده است که دارای معنا خواهد بود. زیرا در نهایت این نیروها هستند که در صحنه رزم این تسلیحات را به کار می‌گیرند یا به کار نمی‌گیرند؛ علیه دشمن استفاده می‌کنند یا انگیزه‌ای برای استفاده نخواهند داشت. بنابراین میزان علاقه رزمنده به تسلیحاتی که در اختیار اوست، بدون تفسیری که وی در صحنه رزم، از دوست و دشمن خود دارد، قابل ارزیابی نیست.

در روش تفسیری، تفسیر از هر رویداد یا پدیده، منحصر به همان پدیده و رویداد خواهد بود. بنابراین چگونگی و کیفیت رزمی یک رزمنده و یا یک نیروی رزمی با تجهیزات معین در زمان "الف" با چگونگی و کیفیت رزمی همان رزمنده و یا همان نیروی رزمی با همان تجهیزات ولی در زمان "ب" کاملاً متفاوت خواهد بود. گاه این تفاوت می‌تواند به تغییر استراتژی رزمندگان علیه استراتژی فرماندهان خود نیز منجر شود. در یک روش تفسیری، تفسیری که رزمندگان در صحنه عملیات رزمی از خود و از دوست و دشمن دارند ملاک ارزیابی قرار می‌گیرد. این تفسیر لزوماً با تفسیر سطوح نخبگان از استراتژی رزم (استراتژی عملیاتی و نظامی) نباید یکسان پنداشته شود.

از یک سو دولتهای در آستانه رزم با یکدیگر، تلاش وافر دارند که شناخت و انگیزه نیروهای رزمنده خویش را در راستای استراتژی رزمی خود قرار دهند؛ و از سوی دیگر هر نوع تلاش برای شناخت واقعی‌تر از آن، از نظر امنیتی ایجاد مشکل می‌نماید. از این رو جامعه‌شناسی جنگ، یعنی برآوردی از قدرت نیروهای اجتماعی در حال رزم، کاری بس مشکل و یا در بعضی از اوقات ناممکن می‌گردد. همچنین اگر هر رویداد یا احتمال وقوع رویدادی، به قدر کافی انگیزه و کنجکاوی در آن را برای پژوهشگران جهت علت‌یابی فراهم می‌سازد. بنابراین تعارض بین علایق پژوهشگر با عرصه پژوهش‌ناپذیر یا کمترپژوهش‌پذیر جنگ، خودبه‌خود به عمیق شدن شکاف بین تصورات و واقعیات مربوط به آن رویداد منتهی می‌شود. برای نمونه اکثر پژوهشگران صرفاً به آمارها و ارقام نظامی و لجستیکی و یا به آخرین مشاهداتی که خود از رزم پیشین سراغ دارند به عنوان منابع لازم جهت ارزیابی خود اقدام می‌کنند.

برای برطرف کردن نقیصه فوق، در جامعه‌شناسی جنگ سعی می‌شود شبکه معانی جنگ باز شود و معنای جنگ در نزد آحاد درگیر در جنگ بازنمایی گردد. مسلماً همان‌طور که گفته شد انجام این کار آسان نخواهد بود، ولیکن می‌توان برای کاهش شکاف تصورات با واقعیتها، معنای جنگ را در نزد نیروهای اجتماعی و اقوام درگیر در جنگ قابل پژوهش دانست.

به‌هرحال ارتشهای ملی برای سربازگیری به‌گونه‌ای مجبورند نیروهای اجتماعی و اقوام ساکن در کشور خویش را به عضویت ارتش درآورند. بنابراین با معناشناسی جنگ در نزد نیروهای اجتماعی و اقوام هر کشور می‌توان به معناشناسی جنگ در نزد اعضای متعلق به خود در آن ارتش نیز دست یافت. از این جهت اگر ارتش عراق به سبب حاکمیت

بشدت پلیسی و امنیتی حاکم بر آن، محدوده‌ی ناشناخته شده‌ای باشد، ولی می‌توان با شناخت شکافهای بشدت فعال شده قومی و مذهبی عراق، خصوصاً در دهه ۱۹۹۰، ناکارآمدی رزمی این ارتش را در هر جنگی مانند جنگ اخیر قابل ارزیابی دانست.

### چارچوبهای تصویرسازی از صحنه نبرد

در مرحله اول سعی می‌کنیم تصویری از مختصات زمانی و مکانی صحنه نبرد را در نزد آمریکاییها، دولت عراق و اهل سنت عرب و در نزد معارضان یعنی کردها و شیعیان فراهم سازیم. تصور صحنه نبرد، تنها تصویری از دوستان و دشمنان در جهت تقابل نظامی با یکدیگر نیست، بلکه تصور محیطی پویاست که پیشروی یا شکست هر یک از طرفین به منزله نابودی آنها نیست، بلکه به منزله تغییر استراتژی مبارزه نیز هست. به نظر میشل فوکو، هر رابطه قدرتی، دست‌کم به‌طور بالقوه متضمن وجود استراتژی مبارزه‌ای است که در آن نیروهای درگیر در هم حل و ادغام نمی‌شوند، سرشت خاص خود را از دست نمی‌دهند و با یکدیگر خلط نمی‌گردند، بلکه هریک برای دیگری نوعی حد و مرز همیشگی و نقطه عقب‌نشینی احتمالی را تشکیل می‌دهد (دریفوس و ...، ترجمه حسین بشیریه، ۱۳۷۶، ۳۶۴). بنابراین پویایی صحنه نبرد، یک مفهوم ذاتی در روابط قدرت میان نیروهای درگیر در صحنه نبرد است. از این رو، تمامی نیروهای درگیر در جنگ سعی می‌کنند چشم‌اندازی از تغییر در استراتژی مبارزه را که منتهی به صحنه نبرد دیگری نیز می‌شود در ارزیابی خود داشته باشد.

بزرگترین مشکل در ارزیابیهای استراتژیک، مربوط به عدم تشخیص صحیح از صحنه نبرد آتی است. برای نمونه رژیم صهیونیستی درحمله نظامی سال ۱۳۸۲ در صحنه نبرد با فلسطینیها موفق بود ولی عدم تشخیص این رژیم از امکان صحنه نبرد آتی (رویارویی با حزب‌الله) موجب ایجاد یک جنگ طولانی مدت و خروج خفت‌بار این رژیم از جنوب لبنان گردید.

### تصور آمریکاییها از صحنه نبرد

برای آمریکاییها این مطلب پیش از شروع جنگ، یک سؤال جدی بود که آیا رویارویی خود را با صدام یک صحنه نبرد ارزیابی کند یا دو صحنه نبرد. صحنه نبرد اول: عملیات نظامی تا سرنگونی صدام؛ صحنه نبرد دوم: صحنه نبرد پس از صدام که

نیروهای آمریکایی را با نیروهای آزاد شده از گسله‌های اجتماعی عراق روبه‌رو می‌کرد. در صحنه نبرد دوم برعکس صحنه نبرد اول، تصویر از دشمنان و دوستان و استراتژی رزم چندان تصویر روشنی نبود. نامشخص بودن ابعاد و پیامدهای صحنه نبرد دوم بود که در دهه ۱۹۹۰ مانع از عملیات رزمی آمریکا علیه صدام حسین گردید. به عبارت دیگر آنها براحتی برداشتن رضاشاه از قدرت، در جنگ جهانی دوم، می‌توانستند در جنگ ۱۹۹۱ صدام حسین را بردارند؛ خصوصاً اینکه همزمان انتفاضه عمومی شیعیان و اکراد عراقی که ۱۴ استان از ۱۸ استان عراق را از حاکمیت نیروهای بعثی آزاد کرده بود، می‌توانست به خواست آمریکا مشروعیت حمایت از مردم مظلوم عراق را نیز ببخشد؛ به عبارت دیگر همین مفهوم و معنای آزادی و دمکراسی برای عراق که در جنگ اخیر مطرح و مکرر در پیامهای بوش و سایر مسئولان آمریکایی بیان می‌گردد.

بنابراین استراتژی رزمی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ علیه عراق، استراتژی سرنگونی صدام و در عین حال پرهیز از ورود به صحنه نبرد دوم بود. چند کودتای ناموفق از جمله تلاش‌های عمده آمریکا در این دوره است (سلیمانی، ۱۳۸۱، ۶۷-۶۶). این استراتژی رزم پنهان بخشی از سیاست خارجی مهار دو جانبه آمریکا بود که شکست خورد (همان). در این دوره ده‌ساله مباحث نظری بین استراتژیست‌های آمریکایی به تدریج به قانون آزادسازی عراق (*Liberation Act*) مصوب ۱۹۸۸ کنگره، منتهی شد. به عبارت دیگر صحنه نبرد اصلی محدود به صحنه نبرد اول می‌شد و صحنه نبرد دوم با توجه به کسب وفاق شیعیان و اکراد قابل کنترل ارزیابی گردید. با این حال مباحث مربوط به جنگ با عراق تا شهریور ماه ۱۳۸۱ یکی از مباحث اساسی در دولت جورج دبلیو بوش بود؛ اگرچه وی تصمیم به جنگ را گرفته بود. ولی وی می‌گوید: «من مرد صبرم و آن قدر صبر می‌کنم تا حمله به عراق برای همگان امر مطلوبی به حساب بیاید.» (روزنامه ابرار، ۱۳۸۱/۶/۳)

جنگ آمریکا علیه عراق از ۲۰ مارس ۲۰۰۳ شروع شد و جورج بوش خاتمه آن را در اول ماه می ۲۰۰۳ اعلام کرد. مدت این جنگ چهل روز بود، در روزهای نوزدهم و بیستم نبرد همه در پای رسانه‌های جمعی چگونگی سقوط پایتخت نظام بعثی عراق را مشاهده کردند. مدت زمان عملیات سقوط بغداد حتی کمتر از مدت زمان عملیات نظامی آمریکا در سقوط نظام طالبان در کابل بود.

مختصات صحنه نبرد در نزد آمریکاییها کاملاً شفاف بود؛ شفاف نه به معنای دانستن جزئیات تغییرات تاکتیکی در صحنه رزم، بلکه به معنای آگاهی از سرانجام عملیاتی رزم

همراه با برآوردی تخمینی از مدت زمان عملیات و هزینه‌های آن. آمریکاییها می‌دانستند که صحنه نبرد محدود به قلمرو سرزمینی عراق خواهد بود، البته این تصور مکانی از صحنه نبرد، یک تصور اجماعی در میان همه کارشناسان سیاسی و نظامی بود. این اجماع به قدری قوی بود که خود عراقیها، این بار برعکس جنگ پیشین از تهدیدات نظامی فرامرزی علیه اسرائیل، یا زدن اهداف نظامی در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس چندان کلام و سخنی بر زبان نراندند. گزاره‌گوییهای صدام مبنی بر کسب حمایت مبارزان جهان عرب از وی بود؛ به گونه‌ای که وی از آنها دعوت کرده بود که خود را به عراق برسانند و در آنجا به رویارویی با ارتش آمریکا بپردازند. البته جمع محدودی از داوطلبان نیز به عراق آمدند ولی عملاً نتوانستند در جنگ نقشی ایفا کنند، بلکه مقاومتی پراکنده را در چند روز پس از سقوط بغداد سازماندهی کردند. ([www.newsmax.com/March/20/2003](http://www.newsmax.com/March/20/2003))

در میان استراتژیستهای آمریکایی این اجماع وجود داشت که جنگ راحتی را در سرنگونی صدام درپیش خواهند داشت. تصویرسازیهای نمادینی از این امر در مطبوعات و سایتهای اینترنتی منتشر می‌شد. مثلاً نقشه عراق را بر روی نقشه آمریکا قرار می‌دادند تا به طرف مقابل این نکته را خاطرنشان سازند که عراق صرفاً برابر با چند ایالت از ۵۲ ایالت آمریکاست. سایر شاخصه‌های دیگر در نمودارهای مقایسه‌ای در جلوی چشم‌بینندگان قرار می‌گرفت مانند: مقایسه نیروهای مسلح دو کشور، میزان جمعیت، تولید ناخالص ملی و غیره.

آمریکاییها تصویر شفاف‌تری از مدت زمان عملیاتی داشتند. این مدت در بیانه‌های مختلف بین سه روز الی یک ماه بود و در بیانه‌های احتیاطی و بدبینانه، شش ماه نیز ارزیابی می‌گردید. به هر حال سقف زمانی عملیات از این مدت بیشتر نرفت. تفاوت سه روز الی یک ماه بیشتر براساس متغیرهایی که می‌توانست عملیات را تسریع و تسهیل بخشد و یا کند و مشکل سازد بود. برای مثال از عوامل تسریع و تسهیل می‌توان به امکان بازشدن محور عملیاتی شمال که از منطقه اربیل کردستان عراق می‌بایستی آغاز می‌شد، اشاره کرد. در این محور معارضین کرد، اتحادیه میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان عراق و همچنین معارضین شیعه در کنار نیروهای آمریکایی عملیات خود را آغاز می‌کردند. نمونه دیگر امکان بروز یک انتفاضه گسترده دیگر مانند آنچه که در سال ۱۹۹۱ در شهرهای شیعه‌نشین عراق روی داد، بود. اگر این دو موضوع تحقق می‌یافت، می‌توان گفت احتمال سقوط دولت صدام حداقل در مدت یک هفته امری قریب‌الوقوع می‌گردید. ولی در عمل یک

محور عملیاتی مهم و سرنوشت‌ساز، یعنی محور شمال تا زمان سقوط دولت صدام بازنگردید، در این محور، زمانی فعالیت‌های محدود در دو جناح به سمت موصل و کرکوک باز شد که شکست نظامی ارتش عراق با سقوط پایتخت صورت گرفت. البته حوادث از قبل پیش‌بینی شده‌ای در تدوین عملیاتی ولی با احتمال وقوع کم یا زیاد نیز ممکن بود در تخمین مدت زمان سقوط عملیات تأثیربخش باشد. مانند درگیر شدن دو الی سه روزه نیروهای آمریکایی در طوفان شن در روزهای پنجم و ششم عملیات و یا احتمالی که نیروهای نظامی آمریکا از کاربرد سلاح‌های شیمیایی از سوی نیروهای نظامی عراقی مطرح می‌کردند.

### تصویر صحنه نبرد در نزد اکراد عراقی

اکراد عراقی از مدتها قبل به آماده‌سازی عملیاتی خود مشغول بودند. هر دو حزب عمده کرد عراقی در یک سال منتهی به عملیات توانسته بودند به همگرایی بیشتری نایل گردند. این دو حزب حداقل از منطقه سرزمینی آزاد کردستان برخوردار بودند. بنابراین هم امکان حضور نیروهای آمریکایی را می‌توانستند فراهم نمایند و هم می‌توانستند خود را بیشتر تجهیز نمایند. اکراد عراقی سرنگونی دولت صدام حسین را در مدت زمان کمی قابل حصول می‌دانستند و خود را در فتح بغداد شریک می‌دانستند. عمده نگرانی مردم کرد عراق صرفاً از بابت به‌کارگیری تسلیحات شیمیایی از سوی ارتش عراق علیه مردم کرد بود. از این جهت با آغاز عملیات موج گسترده‌ای از روند خروج مردم از شهرها به دامنه کوهها و دشتهای آغاز شد (اخبار صدا و سیما، روز اول جنگ). به هر حال کردها را می‌توان بیشترین آسیب‌دیده نظام دیکتاتوری حزب بعث دانست. شرح حال مصیبت‌ها و نسل‌کشی‌ها و پاکسازیهای قومی کرد از جانب دولت عراق به قدری گسترده و وحشیانه بود که اکثر منابع انسانی و محیطی کردستان عراق در بسیج نظامی در جهت انتقام علیه دولت عراق قرار گرفته بود. با یک حساب سرانگشتی می‌توان گفت که دولت عراق نه تنها ۲۰ درصد منابع انسانی و محیطی خود را که متعلق به اکراد بود، در مقابله با تجاوز آمریکا در اختیار نداشت بلکه آنها را در معارضة نظامی با خود نیز تصور می‌کرد.

### تصویر صحنه نبرد در نزد شیعیان عراقی

تصویر مختصات صحنه نبرد در نزد شیعیان به مراتب بسیار امیدوارکننده‌تر از اکراد عراقی بود. معارضین شیعه عراق در سه گروه عمده مجلس اعلای انقلاب اسلامی با



سازمان رزمی سپاه بدر، حزب الدعوة الاسلامی و حزب العمل اسلامی عراق متمرکز بودند. اگرچه این سه با اختلافات سیاسی که با یکدیگر داشتند، چندان به هماهنگی کردها در حوزه رزم و جنگ نمی‌رسیدند و محدودیتهایی نیز داشتند از جمله اینکه مانند کردها منطقه آزاد شده‌ای در جنوب عراق نداشتند و در همکاری و هماهنگی با نیروهای آمریکایی در رزم علیه صدام از موضع سیاسی واحدی برخوردار نبودند، ولی معارضین شیعه با توجه به انتفاضه گسترده‌ای که در سال ۱۹۹۱ به تجربه لمس کرده بودند، در صورت وقوع جنگ بین آمریکا و عراق، حوزه مانور خود را بسیار گسترده‌تر از اکراد پیش‌بینی می‌کردند. سیدمحمدباقر حکیم سعی می‌کرد در ارزیابی خود از قدرت دولت صدام حسین در عمل نشان دهد که تصویر شفاف‌تری از صحنه نبرد دارد. از این جهت او در ابتدا چندان تمایلی به مداخلات یکجانبه‌گرایانه آمریکا و یا حتی حضور نظامی آمریکا در عراق در سرنگونی دولت صدام نمی‌دید، بلکه این قبیل کارها را موجب کندشدن سرعت سقوط صدام حسین ارزیابی نیز می‌کرد. مجموعه مباحث وی در پیش از عملیات نظامی با همه تغییراتی که در آن مشاهده می‌شد، بر یک موضوع تأکید می‌کرد که عملیات سرنگونی صدام حسین از سوی سازمان ملل متحد و نه آمریکا هدایت شود و نیروهای معارض عراقی در صورت حمایت بین‌المللی، خود قادر به سرنگونی دولت صدام حسین خواهند بود. البته می‌توان گفت منظور وی از حمایت بین‌المللی، یعنی پشتیبانی خوب هوایی از نیروهای معارض عراقی در عملیات نظامی آنها در روی زمین بود. به هر حال حکیم نیز زمانی که دید در مورد عملیات نظامی علیه عراق در شورای امنیت سازمان ملل اتفاق آرایی وجود ندارد، به تدریج مواضع خود را تغییر داد و از سرنگونی دولت عراق با همکاری نظامی معارضین با نیروهای آمریکایی استقبال نمود. وی در مصاحبه تلویزیونی در شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی قبل از آغاز عملیات در پاسخ به این پرسش که آیا شما در سرنگونی حکومت صدام از سوی آمریکا در خط آمریکا عمل می‌کنید پاسخ داد که این آمریکاییها هستند که در سرنگونی حکومت صدام در خط ما عمل می‌کنند؛ وی این‌گونه استدلال کرد که ما سی سال است که در پی سرنگونی حزب بعث برآمده‌ایم و دولت آمریکا دو سه سال است که به این فکر افتاده، حال کدامیک در خط دیگری عمل می‌کند! (سیمای جمهوری اسلامی، شبکه یک، ۸۱/۱۲/۱۵، ساعت ۲۱).

آیا تصویر معارضین شیعه از صحنه نبرد دقیقاً همان تصویر مردم شیعه عراق از صحنه نبرد بود؟ در میان کارشناسان نظامی وفاقی نبود ولی این به معنای آن نبود که

دامنه عدم وفاق به نظریات متعارض با یکدیگر منتهی می‌شد. اگرچه کسانی بودند که تصورات خود را در ضدیت با آمریکا به مردم شیعه عراق تسری می‌بخشیدند، ولی اکثر کارشناسان نظامی اختلاف آرای خود را در طیفی از میزان همکاری مردم شیعه عراق تا بی‌تفاوتی نسبت به عملیات نظامی آمریکا ارزیابی می‌کردند. بنابراین همکاری مردم شیعه با دولت عراق در مقابله نظامی با آمریکا تصویری دور از ذهن به‌شمار می‌رفت.

نگارنده تغییر تصورات مردم شیعه عراق از پایان جنگ ایران و عراق را تا زمان شروع جنگ اخیر یک تغییر تدریجی در دهه ۱۹۹۰ نمی‌داند. بلکه نقطه تغییر را در شکست فاحش نظامی صدام، سردار قادسیه، در کویت می‌داند. انتفاضه شیعیان عراق که تقریباً دو تا سه روز پس از پذیرش شکست دولت عراق از شهر بصره شروع شد و بسرعت در مدت دو الی سه روز تمامی منطقه شیعه‌نشین را درنوردید بارزترین نشانه از این تغییر رادیکال و سریع است. سرکوب شدید و خونین مردم عراق از سوی نیروهای وابسته به گارد ریاست جمهوری و سایر یگانهای امنیتی عراق، تعمیق نفرت مردم شیعه عراق از دولت را موجب شد. در بیان دیگر تصویری از یک صحنه نبرد میان شیعیان عراقی و دولت عراق را در انتفاضه ۱۹۹۱ به واقعیت رساند. اگرچه این انتفاضه سرکوب شد ولی این نکته موجب فراموشی تداوم صحنه نبرد ایجاد شده نمی‌گردد. به هر حال افسانه پان‌عریسم بعثی که تا زمان حمله به کویت به مسئله وحدت اعراب در مقابل دشمنان عرب یعنی ایرانیها و صهیونیسم در عراق تبلیغ می‌شد به یکباره قدرت افسانه‌ای خود را از دست داد.

### نظام بعثی صدام و زوال قدرت افسانه‌ای

نظام افسانه‌ای در بیان رولان بارت جایگاهی است که براساس آن یک نظام کذب توانمندی لازم جهت مستور نمودن کذب خود را داراست (بارت، ۱۳۷۵، ۷۲). بنابراین نظام افسانه‌ای یک نظام قدرت است و زمانی که توانمندی خود را در مستور نمودن کذب خود از دست بدهد، یا به عبارتی کذب به صورت عیان خود را جلوه‌گر سازد، دیگر یک نظام قدرت نیست. بنابراین اگر نظامهای صدق و کذب را دو سر یک طیف بدانیم، نظام افسانه‌ای در میانه این طیف قرار می‌گیرد.

نظام کذب

نظام افسانه‌ای

نظام صدق

نظام افسانه‌ای نظام کذبی است که چون قادر است کذب خود را بپوشاند می‌تواند خود را یک نظام طبیعی جلوه دهد. نظام افسانه‌ای در بیان بارت یک صورت فاقد محتوا و صرفاً یک فرم است. نظام افسانه‌ای با طبیعی جلوه دادن خود، به‌گونه‌ای ساده و قابل پذیرش با استفاده از تمامی نشانه‌های دروغین، خود را برای اکثریت جامعه قابل فهم می‌سازد (همان، ۸۱). بنابراین یک نظام قدرت نیز هست. ولی نظام کذب عملاً فاقد قدرت ساده‌سازی و طبیعی‌سازی و تاریخمند کردن خود می‌شود. بارت معتقد است که نظام بورژوازی و سرمایه‌داری غرب یک نظام صدق نیست ولی از قدرت افسانه‌سازی برخوردار است. (همان، ۸۱)

همان‌طور که گفته شد نظام قدرت برآمده از افسانه پان‌عربیسم بعثی در حمله به کویت شکسته شد. عراق در زمان حمله به کویت با یک میلیون نفر نیروی مسلح و حجم بالایی از تجهیزات نظامی در زمره پنجمین ارتش بزرگ دنیا برآورد می‌شد. ولی این ارتش در مقابل نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا توانمندی یک جنگ زمینی دو روزه را هم نداشت. چون نه نظام صدقی بود که بر اساس صدق خود تولید قدرت نماید و نه از قدرت افسانه‌ای برخوردار بود که بتواند مایع چسبناکی پیکره‌های نظامی خود را به یکدیگر متصل و منسجم نماید.

در جنگ کویت، پان‌عربیسم بعثی تمامی پیوند عربیت خود را بجز با بخش کوچکی از جهان عرب یعنی فلسطینیها بریده یافت و در نظام داخلی هم پیوند عربیتی که توانسته بود شکافهای تاریخی بین جمعیت‌های سنی و شیعه عراق را مستور بدارد از هم فروپاشید. البته این به معنای این نیست که پس از انتفاضه ۱۹۹۱ افسانه قدرت صدام به کلی از هم فروپاشید بلکه این افسانه از پان‌عربیسم به یک افسانه قومی تنزل یافت. قدرت صدام فقط به قدرت قومیت اعراب اهل سنت تنزل یافت. از این جهت صدام برای اینکه بتواند در آن زمان در مقابل قیام عمومی شیعیان توان مقابله را به دست آورد، به سرعت با مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق و جلال طالبی رهبر اتحادیه میهنی کردستان در مورد اعطای حق خودمختاری به کردها به توافق رسید. سایر نیروهای منطقه‌ای مانند آمریکا، جامعه اعراب، ترکیه و غیره از ترس حاکمیت یافتن شیعیان در بغداد، تلاش کردند که توازن نظامی بین دولت عراق و نیروهای شیعی را به نفع صدام حسین تغییر دهند. بنابراین در نتیجه‌گیری از این فرایند می‌توان گفت که در دهه ۱۹۹۰، قدرت حامی صدام برآیندی بود از قدرتی که از افسانه تداوم حاکمیت اهل

سنت ایجاد می‌شد و قدرتی که از مجموعه‌ای از بازیهای استراتژیک مبتنی بر گرایشهای قومی - مذهبی در داخل عراق و منطقه حادث می‌گردید.

حال با این پیشینه از میزان قدرت افسانه‌ای قومی‌گرایانه صدام در مقابل سایر اقوام، کاملاً مشخص است که تا چه حد سیستم موازنه قوای حاکمیت صدام حسین شکننده بود؛ و با ایجاد یک تغییر جزئی در روابط قدرت، فروپاشی نظام که یک بار نیز در آستانه آن قرار گرفته بود، امر بعید و دور از انتظاری نبایستی بوده‌باشد.

با توضیحات فوق تصویری که شیعیان عراقی از فروپاشی نظام صدام حسین داشتند یک تصور واهی و رؤیایی نبود. بنابراین نگارنده نیز بیانات سیدمحمدباقر حکیم را صحیح ارزیابی می‌کند که سرنگونی صدام حسین نیازی به مداخله نظامی آمریکا نداشت و صرفاً یک حمایت بین‌المللی از انتفاضه می‌توانست این دولت را سرنگون سازد.

معارضین شیعه عراقی در دهه ۱۹۹۰ تلاش عمده‌ای را درکسب حمایت بین‌المللی از خود نشان دادند. در سطح منطقه‌ای آنها توانستند حمایت مقامات کویت را در حد قابل ملاحظه‌ای کسب نمایند و در مورد عربستان نیز به توفیقات خوبی دست یافتند. تلاشهای آنان در سایر کشورهای عربی قرین موفقیت نگردید. آمریکا پس از تصویب قانون آزادسازی عراق (۱۹۹۸) رابطه خود را با معارضین شیعی افزایش داد. بنابراین زمانی که آمریکا تصمیم خود را برای عملیات نظامی در کنار معارضین عراقی به اجرا گذاشت، تصور شیعیان عراقی در همه سطوح داخلی و خارجی، سازمانی و مردمی برای آنها یک صحنه نبرد قرین موفقیت را رقم می‌زد.

### تصور اهل سنت عرب عراق از صحنه نبرد

ارائه تصور اعراب اهل سنت عراق از صحنه نبرد آتی کمی مشکل است؛ چون نمی‌توان از برآیند تصورات موافقان و مخالفان صدام حسین در این گروه قومی ارزیابی دقیقی ارائه داد. به هر حال نظام دیکتاتوری صدام حسین در پی کشف مکرر کودتاهای نظامی علیه خود موجب تسویه و پاکسازی و اعدام افسران بلندپایه بعثی شده بود. چنین امری با توجه به حاکمیت قومی و عشایری اهل سنت در ارتش موجب نارضایتی قومی و عشایری اهل سنت را فراهم کرده بود. شدت این پاکسازیه‌ها حتی به حوزه عشایری مربوط به خانواده صدام حسین نیز کشیده شد. برای نمونه اعدام دو داماد صدام حسین را می‌توان در این جهت ارزیابی کرد. سه تا چهار گروه معارض ایجاد شده در دهه ۱۹۹۰ از افسران

نظامی و ناراضیان اهل سنت بیانگر این تحول است. به هر حال اگر معارضین اصلی کرد و شیعیان عراقی، معارضان به وجود آمده در دهه‌های قبل از ۱۹۸۰، باشند ولی معارضین اهل سنت عرب پدیده‌ای بود که از دهه ۱۹۹۰ به بعد بشدت رو به گسترش می‌نهاد. اعراب اهل سنت بین ۱۵ الی ۱۷ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. بنابراین با دو فرض این بحث را مطرح می‌کنیم: فرض اول، حداکثر این نظر که تمامی اعضای این قومیت در پی حفظ نظام صدام حسین باشند. تصور پیروزی در صحنه نبردی که از یک ائتلاف قوی بین‌المللی به رهبری آمریکا همراه با کردها و شیعیان عراقی علیه حاکمیت صدام حسین شکل می‌گرفت، تصویری ناباورانه در نظر گرفته می‌شود و مقاومت عراقیها را صرفاً محدود به مقاومت یگانهای وابسته به سپاه ریاست جمهوری عراق می‌نمود. حال با فرض دوم مبنی بر اینکه شبکه نارضایتی از صدام حسین برحسب فراوانی و پراکنشی که در جامعه اهل سنت عراق وجود داشته است، در داخل یگانهای رزمی و امنیتی وابسته به ریاست جمهوری، مانند فداییان صدام نیز تداوم خودش را داشته است؛ می‌توان به میزان بسیار محدود قدرت مقاومت این یگانها در برابر نیروهای مهاجم ارزیابی واقعی‌تری را محاسبه کرد. به هرحال ارزیابی افسران نظامی و مسئولان آمریکایی از قدرت مقاومت ارتش عراق محدود به طیفی از یک مقاومت سرسختانه تا یک مبارزه کمتر سرسختانه از این یگانهای رزمی بود. آمریکاییها و همچنین معارضین شیعه قدرت مقاومت را در سایر نیروهای عراقی و بدنه معمولی ارتش عراق در نظر نمی‌گرفتند. بنابراین افسانه قدرت صدام نه فقط در جنبه ملی، بلکه در جنبه بسیار محدود قومی آن نیز بسیار شکننده و در حال فروپاشی بود.

### تصور دولت عراق از صحنه نبرد

تصور دولت عراق از صحنه نبرد خود با آمریکا یک تصور بسیار مغشوش بود. چون اساساً مفهوم دولت در عراق یک مفهوم نارسا و نابسامان است. همه چیز در صدام حسین خلاصه می‌شد. از این رو تصور صحنه نبرد مغشوش است که اجتناب از رویارویی نظامی متضمن کنار گذاشتن صدام حسین بود و کنار گذاشتن صدام حسین عملاً کنار گذاشتن دولت بود. با این حال جمع مشاوران و اعضای اصلی شورای فرماندهی انقلاب چهره نگران‌کننده‌ای از صحنه نبرد داشتند. زمانی که آنها متوجه شدند که عملیات پنهان (کودتا) در تصمیم‌گیری سیاسی آمریکا به عملیات آشکار

(عملیات نظامی زمینی) گرایش پیدا کرده است، تلاشهای مفیدی را برای سلب بهانه‌های مداخله نظامی آمریکا به انجام رساندند. دولت صدام حسین، بنا به نظر هانس بلیکس، همکاری بسیار فعالانه‌ای را با گروه بازرسی تسلیحاتی سازمان ملل انجام داد (www.storynews.yahoo.com March, 5, 2003). مجموعه این همکاریها باعث شد که کشورهایی مانند آلمان، فرانسه و روسیه نیز از تداوم همکاریهای سازمان ملل با دولت صدام حسین حمایت کنند و در یک کلوپ سیاسی، مخالفت خود را با عملیات نظامی آمریکا اعلام نمایند. پایان جنگ و شکست آمریکاییها در پیدا کردن تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک و هسته‌ای، به معنای آن نیست که صدام حسین چنین تسلیحاتی نداشته، بلکه بدین معناست که تصور صحنه نبرد برای دولت عراق چندان وحشتناک بوده است که با این سرعت به امحای یکجانبه تسلیحات کشتار جمعی خود مبادرت ورزیده است. این مطلب در پیام صدام حسین در روز آغاز جنگ آورده شده است که ما تمامی تلاشهای خود را برای رضایت آنها انجام دادیم. اگرچه صدام حسین و شعارهای مسئولان عراقی در یک نشانه تصریحی بیانگر مقاومت بود ولی معنای واقعی و غیرتصریحی آنها از صحنه نبرد، بیانگر اعتقاد آنها به یک عملیات نظامی ناموفق برای آنها بود (Ibid., 5).

### ارزیابی قدرت واقعی نیروهای اجتماعی و نظامی در صحنه نبرد

تلاش عمده این مقاله تا بدینجا آن بود که تصور تک تک نیروهای عمده اجتماعی مؤثر، از صحنه نبرد ترسیم شود. در این بخش سعی می‌شود این ارزیابی به عمل آید که آیا بین تصورات آنها از صحنه نبرد با آنچه که در واقع روی داد شکافی وجود دارد یا خیر؛ اگر شکافی وجود دارد به چه میزان است؟ و این شکاف در عمل چه میزان استراتژی عملیاتی را در صحنه رزم دگرگون کرده است. ابتدا بهتر است پاسخ را در یک جمله بیان کنیم: مجموعه‌هایی از تجارب و تصورات شهودی افراد از صحنه نبرد با کمی اختلاف که صرفاً در استراتژی عملیاتی تأثیرگذار بود و نه در استراتژی نظامی، همان چیزی بود که در عمل نیز به وقوع پیوست. از آنجا که از شروع عملیات یعنی ۲۰ مارس تا سقوط بغداد یعنی ۹ آوریل ۲۰۰۳، عملیات نظامی به مدت ۲۰ روز به درازا کشید، همین مدت کوتاه عملیات بیانگر و نشانه‌ای از عدم شکاف جدی بین تصورات اولیه از صحنه نبرد با آنچه که در واقعیت روی داد می‌باشد.

استراتژی عملیاتی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا بر اساس سه تصور عمده بنیاد

گذاشته شده‌است: - عدم ورود به شهرها و پرهیز از تجربه تلخی بود که بر آنها در سومالی و در شهر مگادیشو وارد آمد (*Ibid.*). یعنی جلوگیری از امکان یک صحنه سخت و روان‌پزیش از کشیده‌شدن یک سرباز آمریکایی به روی خیابانهای شهرهای عراقی؛ - بهره‌گیری از تجارب عملیات جنگ اول خود در سال ۱۹۹۱، بهره‌گیری از فضای بیابانی غرب رود فرات. بنابراین یگانهای نظامی آمریکا نفوذ ۲۳۰ مایلی را در چهل ساعت صورت بخشیدند و خود را در صدمایلی بغداد قرار دادند و در عرض شش ساعت از مرز کویت خود را به حاشیه رودخانه فرات رساندند (*Ibid.*)؛ - همچنین تلاش گسترده در قطع تمامی ارتباطهای زمینی و مخابراتی از طریق تمامی صور ممکن مانند بمبارانهای هوایی، زدن مراکز فرماندهی و سیستمهای امنیتی و فرماندهی و مخابراتی. البته برعکس سال ۱۹۹۱، تلاش جدی به عمل آمده تا از آسیب رسیدن به پلهای مواصلاتی بر روی رودخانه فرات و دجله جهت عمق‌بخشیدن به استراتژی نفوذ اجتناب شود.

از آنجا که ورود آمریکاییها به صحنه نبرد با محیط زیست شیعیان یکی بود و همان‌طور که گفته شد، شیعیان نیز خود در مخالفت صدام درکی واحد از صحنه نبرد داشتند، آمریکاییها با کمترین مشکل روبه‌رو شدند. به هر حال برای حضور نیروها در چنین عمقی از نفوذ، بایستی از جاده‌های مواصلاتی پشت سر خود جهت ارسال کمکهای تسلیحاتی، آب، غذا و سایر خدمات تدارکاتی اطمینان خاطر وجود داشته باشد. در طول مدت عملیات حتی یک مورد از مزاحمت غیرجدی در سیستم تدارکاتی آمریکاییان در عمق بخشیدن به نفوذ خود از طرف شیعیان مشاهده نشد. فقط در ۲۵ و ۲۶ مارس توفان شن سرعت عملیاتی را کند کرد.

بنابراین تصور آمریکاییها در دسترسی آسان به عمق سرزمینی صحنه نبرد بسادگی امکان‌پذیر شد. ولی دو تصور عمده عملاً در واقع شکل نگرفت: اول سقوط سریع شهرهایی مانند ام‌القصر، فاو و بصره؛ دوم عدم تحقق یک انتفاضه شیعی در شهرهای جنوب عراق.

سقوط این شهرها برای این امر حیاتی بود که امکان خدماتی و تدارکاتی را هم برای نیروهای آمریکایی و انگلیسی و هم برای مردم مناطق آزاد شده فراهم می‌کرد. استراتژی صدام در جلوگیری از انتفاضه مردمی در شهرها علیه خود به حضور نسبتاً قدرتمند یگانهایی از گارد ریاست جمهوری در این شهرها منجر شد. این استراتژی با استراتژی عدم ورود نیروهای آمریکایی به شهرها تقریباً همخوانی عملیاتی پیدا کرد و به عبارتی

یکدیگر را به نفع کاهش مقاومت نیروهای نظامی عراقی در مقابل نیروهای ائتلاف تقویت کردند. بنابراین اساساً جنگی صورت نگرفت که بتوان گفت که کدام طرف مقاومت کرده است! حجم تلفات انسانی که در خبرهای دو طرف منعکس می شد بیانگر فقدان یک رویارویی جدی نظامی در این مناطق بود. البته به استثنای شهر ناصریه که مقاومت نسبی بالاتری در آن صورت گرفت؛ برای عراق ناصریه از این جهت مهم بود که می توانست پیشروی مهاجمان را از سمت شرق رود فرات و سمت غرب رود دجله مانع شود.

در عملیات نظامی ۱۹۹۱ نیروهای ائتلاف در اولین نفوذ خود به ناصریه وارد شدند ولی جناح نظامی خود را به سمت جنوب، بصره بازکردند. بر اساس این تصور نیروهای دولت عراق در این مکان پر استعدادتر وارد شدند.

مطلب بعدی که بنا به تصور اولیه آمریکاییها تحقق نیافت مربوط به ایجاد یک قیام عمومی در مناطق شهری شیعیان بود. به هر حال انتفاضه تصور مشترک دولتهای آمریکا و عراق بود. از این جهت یگانهای هوادار صدام و گارد ریاست جمهوری در مراکز شهرهای مهم شیعی مستقر شده بودند و هر نوع تحرکی را تهدید به سرکوب یا عملاً سرکوب می کردند. این مطلب را باید خاطرنشان ساخت که اعلام بی طرفی مراجع مذهبی در عملیات نظامی نیز باعث شده بود که از اشتیاق عمومی برای یک شورش عمومی کاسته شود. در ضمن انتفاضه (۱۹۹۱) در شبکه ای از معانی صورت گرفت که در آن آمریکا اعلام آتش بس نموده بود. در حالی که در شبکه معانی جنگ جدید، با تلاش آمریکا برای سرنگونی صدام، انتفاضه ضرورت اندکی داشت، زیرا عملیات سرنگونی صدام در حال وقوع بود و ضرورتی برای خونین تر کردن آن وجود نداشت، بنابراین فقدان انتفاضه دوم باید در محاسبات هزینه و فایده شیعیان از کمتر خونین کردن عملیات سرنگونی صدام نیز ارزیابی شود. این مقاله در پی بازکردن تمامی صور معانی صحنه نبرد نیست ولیکن سایه یک تصور اصلی ناپستی از ذهن خارج شود و آن اینکه فقدان انتفاضه مجدد نباید به معنای هواداری شیعیان از نظام صدام حسین تلقی شود، بلکه برعکس قیام غارتگرانه جمعیت های نسبتاً گسترده مردم به تمامی دوایر دولتی و نظامی پس از سرنگونی پایگاههای مقاومت ارتش عراق در شهرها بیانگر عمق نفرت مردم از هر بنایی بود که تصوری از ظلم صدام را در اذهان آنان باقی گذاشته بود.

تغییر مهم دیگر در استراتژی عملیاتی به آنچه که از محور عملیاتی شمال قرار بود اتفاق بیفتد، مربوط می شود. لشکر چهارم پیاده ارتش آمریکا به استعداد ۳۰ هزار نفر نتوانست



در منطقه کردستان عراق مستقر شود (www.news.bbc.co.uk/Friday,11, April,2003). ترکیه با استناد به مصوبه مجلس ملی خود مانع از ورود نیروهای آمریکا به منطقه کردستان عراق شد. بنابراین معارضین عراقی، کردها و شیعیان، خود را آماده عملیات مشترک با نیروهای آمریکایی کرده‌بودند که عملاً در صحنه عملیاتی تنها ماندند؛ ولی اینکه چرا خود مستقلاً صحنه عملیاتی را باز نکردند، بیشتر به مسئله چگونگی ستاد عملیاتی مشترک بستگی دارد تا به مسئله عدم علاقه آنان در عملیات مشترک با نیروهای آمریکایی در جهت سرنگونی صدام. به هر حال بخشی از یگانهای آمریکایی از هفته دوم نبرد از طریق یک خط هوایی به منطقه سلیمانیه وارد شدند اما بخش اعظم این لشکر به کویت رفت و دو سه روز پس از سقوط بغداد به عراق آمد و در تصرف شهرهای مناطق شمالی اقدامات نظامی خود را صورت بخشید (Ibid.)، و با سقوط آخرین شهر، تکریت، در تاریخ ۱۴ آوریل تمامی شهرهای عراق از حاکمیت حزب بعث عراق خارج شد.

شبکه معانی در جنگ شبکه‌ای بسیار متغیر است و هر حادثه می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد، ولی این تغییر در معانی در یک حوزه از معانی محصور است. همه تغییرات تصویری صورت گرفته مانع از ارزیابی یک عملیات سرنگونی صریح و سریع برای صدام نمی‌توانست باشد. کسانی که فکر می‌کردند آمریکا در این صحنه نبرد با مشکلات جدی روبه‌رو خواهد شد، عملاً تصویری از صور معانی در نزد افراد و گروههای اجتماعی نداشتند، و در مرحله بعد حتی تصویری از صحنه نبرد نداشتند. به هر حال ممکن است در آینده در یک صحنه نبرد دیگر آمریکا در عراق با مشکل جدی برخورد کند ولی حتماً مربوط به صحنه نبرد دیگر است که از یک سؤال محوری دیگر ایجاد می‌شود. صحنه نبردی که از ۲۰ مارس تا ۱۴ آوریل به درازا کشید مربوط به سؤال محوری حذف صدام و یا حفظ صدام بود؛ نیروها بر سر پاسخ به این سؤال به ائتلاف و یا کشمکش می‌پرداختند ولی پس از حذف صدام، سؤال جدی، سؤال دیگری خواهد بود. این سؤال در عراق چگونگی ایجاد یک دولت دمکراتیک بر اساس باورهای مذهبی و قومی مشترک در عراق است. بنابراین اگر آمریکا در پی تحقق این هدف بر نیاید، باید منتظر صحنه نبرد دومی باشد. تاکنون این سؤال هنوز به صورت جدی و همگانی مطرح نشده‌است، بنابراین صحنه نبرد آمریکا صرفاً به مقابله‌های رزمی و پراکنده‌ای محدود می‌شود که بقایای حزب بعث و آن بخش از اقلیت عرب سنی که خواهان تداوم حاکمیت یکجانبه عرب اهل سنت بر عراق اند، به وجود آورده‌اند. این صحنه نبرد تاکنون صحنه‌ای جدی نبوده‌است.

به هر حال از آنجا که بحث این مقاله در چارچوب بررسی جامعه‌شناسی جنگ اخیر قرار دارد، یعنی جنگی با سؤال حذف صدام، مبحث نیز باید با پایان این جنگ خاتمه یابد و اگر جنگی دیگر در چارچوب شبکه معانی دیگری روی دهد باید مستقل از این جنگ بحث شود. ولی همان‌طور که گفته شد میزان علاقه‌مندی آمریکا و سایر نیروهای اجتماعی عراق در ایجاد یک نظام فدرالیسم و دموکراتیک می‌تواند به آرامش بخشی یا به جنگی کردن مجدد شرایط اجتماعی عراق تأثیر بخشد.

### نتیجه‌گیری

نتیجه حاصل از این پژوهش را می‌توان در چند جمله زیر خلاصه کرد:

نظام دیکتاتوری عراق یک نظام کذب بود؛ این نظام کذب هیچ‌گاه از قدرت افسانه‌ای ملی دربرگیرنده اکراد و اعراب عراقی برخوردار نبود. قدرت افسانه‌ای این کشور در حول محوریت پان‌عربیسم بود که توانست در جنگ ایران و عراق، انسجام شیعه و سنی اعراب را حفظ نماید. عملیات اشغالگرانه کویت، افسانه پان‌عربیسم وی را به یک افسانه قوم‌مدارانه مبتنی بر حاکمیت اهل سنت عرب کاهش داد. تداوم دیکتاتوری در دهه ۱۹۹۰، این افسانه قومی را نابود نکرد بلکه رهبری صدام حسین و حزب بعث عراق را از آن جدا کرد. بنابراین زمانی که عملیات نظامی آمریکا صورت گرفت نیروی بسیار کم و انگشت‌شماری در کنار وی باقی مانده بود. از این جهت کسانی که به شعارهای صدام حسین در ایجاد یک مقاومت ملی در عراق دلخوش کرده بودند و یا حداقل به آن امیدوار بودند، عملاً نشان دادند که در شبکه معانی متصور نزد گروه‌های رزمنده در صحنه نبرد حضور فعالی ندارند. جامعه‌شناسی نظامی گامی است در معناشناسی از صحنه نبرد و تصور نیروها از صحنه نبرد. صحنه نبرد نیز صرفاً یک فضای جغرافیایی نیست، بلکه یک فضای معنایی است که در آن دوستی‌ها و دشمنی‌ها از یکدیگر به تصور کشیده می‌شود. در صحنه عراق انسانهای کمی بودند که دوست صدام باقی ماندند، این انسانها به قدری کم شدند که در دو بُعد به وی ضربه زدند: هم در بخش نخبگان نتوانستند یک استراتژی نظامی و سپس استراتژی عملیات رزمی مفید و مؤثری را برای وی تدوین کنند و هم در بخش عامه مردم و نیروهای نظامی نتوانستند از همان شکل معیوب استراتژی عملیاتی وی حمایت کنند؛ بنابراین همه چیز به سرعت شکست وی را تسریع و تسهیل کرد.

## یادداشت‌ها

- ۱- سخنگوی نظامی عراق گفت که عملیات انتحاری علیه دشمن نه فقط از سوی عراقی‌ها بلکه از جانب چهارهزار داوطلب عربی که به عراق رسید و در جنگ شرکت کرده‌اند نیز انجام می‌پذیرد. رجوع کنید به: [www.newsmax.com](http://www.newsmax.com), March/30/2003.
- ۲- هانس بلیکس گفت که عراق نشانه‌های مبنی بر اجابت تعهد ارتش مبنی بر خلع سلاح مانند از بین بردن موشک‌های الثمود ۲ را از خود بروز می‌دهد. در عراق تسلیحات کشتار جمعی در حد کاملاً گسترده‌ای از بین رفته است. وی اعلام کرد که عراق در ماه گذشته همکاری فعالی داشته است و آنها خیلی فعال بوده‌اند. رجوع کنید به: [www.storynews.yahoo.com](http://www.storynews.yahoo.com), March/5/2003.
- ۳- نیروهای ائتلاف تا شهر عملاً سقوط نمی‌کرد وارد شهر و جنگ خیابانی نمی‌شدند و به محاصره شهرها اکتفا می‌کردند. تجربه سومالی علت این امر بود. [www.storynews.yahoo.com](http://www.storynews.yahoo.com), March/23/2003.

## منابع فارسی

- ۱- خوانساری، محمد، (۱۳۷۹)، *منطق صوری*، انتشارات آگاه، تهران.
- ۲- سلیمانی، علیرضا، (۱۳۸۱)، "عملیات نظامی امریکا علیه صدام: روشها و محدودیتها"، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۳۸-۳۹.
- ۳- مصاحبه سیدمحمدباقر حکیم در برنامه نگاه یک، سیمای جمهوری اسلامی شبکه یک، ساعت ۲۳ به تاریخ ...
- ۴- بارت، رولان، (۱۳۷۵)، *اسطوره امروز*، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران، نشرمرکز.
- ۵- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۷۸)، *سیاست نشانه‌ها، نشانه‌شناسی و بازسازی نظریه سیاسی*، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۶- گیرو، پی‌یر، (۱۳۸۰)، *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، نشر آگاه، تهران.

## English References

- 7- Cordsman. Anthony H., (1994), *Iran , Iraq the Threat from Northern Golf*, Westview Press, Oxford.
- 8- newmax.com, March, 30, 2003.

- 9- Tarbush, Mohammad A., (1982), *The Role of the Military in Politics*, Kegan Paul. International LTD. London.
- 10- [www.story.News.yahoo.com](http://www.story.News.yahoo.com). March, 20, 2003.
- 11- [www.story news.yahoo.com](http://www.story news.yahoo.com) March, 5, 2003.
- 12- [www.story news.yahoo.com](http://www.story news.yahoo.com) March, 20, 2003.
- 13- [www.story news.yahoo.com](http://www.story news.yahoo.com) March, 23, 2003.
- 14- [www.news.bbc.co.uk/Friday](http://www.news.bbc.co.uk/Friday), 11, April, 2003.